

گرایش‌های شیعی در تصوف علاءالدوله سمنانی

احسان قدرت‌اللهی/استادیار ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه کاشان / E_Ghodratollahi@yahoo.com
مرضیه درویشی/کارشناس ارشد ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه کاشان / salekedargah@yahoo.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۰/۱۴ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۴/۰۶/۱۶

چکیده

ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمدبن محمدبن احمد بیابانکی سمنانی (۶۵۹-۷۳۶ق)، از عرفای بزرگ کبروی به شمار می‌آید که به اعتبار وی، این طریقت «علائیه» نیز خوانده شده است. خاندان علاءالدوله، از خانواده‌های اصیل و ثروتمند سند بودند که به سمنان کوچ کردند و در عصر ایلخانان، صاحب مشاغل دولتی بودند. دوران زندگی علاءالدوله را به دو دوره، قبل و بعد از توبه و تحول روحانی‌اش، می‌توان تقسیم کرد. این تنبه معرفتی که در ۲۴ سالگی، در میدان جنگ، با ندای «زاجر غیبی» حاصل شد، به سرعت او را در محضر نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (م ۶۹۵)، از خلفای نجم‌الدین کبری در بغداد نشان داد و از یک جوان ملازم درباری، سالکی تائب و شیخی کامل ساخت. تصوف علاءالدوله را باید تصوفی شریعت‌مدار و متابعت‌محور، مردم‌گرا و معتدل دانست که در آن به آموزه عزلت و چله‌نشینی، برای قطع علایق نفسانی و تحصیل مکاشفات و تجارب عرفانی، بسیار تأکید و توجه می‌شود اما این خلوت‌گزینی‌ها، با مسئولیت‌گریزی اجتماعی، بی‌کارگی و طفیلی‌گری، همراه نیست. دیگر ویژگی مهم تصوف علاءالدوله که پژوهش حاضر، در صدد بررسی و تحلیل آن برآمده، گرایش‌های بارز شیعی اوست. نتایج این بررسی، نشان می‌دهد که دیدگاه‌های علاءالدوله درباره سه موضوع مهم: ۱. واقعه غدیر خم و منصب جانشینی پیامبر ﷺ؛ ۲. ارادت و مودت ایمانی نسبت به اهل بیت (ع)؛ ۳. موعود آخرالزمان و مهدویت، هم‌سان و هم‌سو با عقاید شیعه امامیه است. درباره توصیف‌های مبالغه‌آمیز از خلیفه اول در العروه و عبارات عجیب و غریب و مردود در مورد خلیفه دوم در چهل مجلس که حتی مضامین برخی آن‌ها بر کفر و فساد دلالت دارد، مسأله تقیه و حفظ وحدت در عصر ایلخانان و احتمال جعل و تحریف را نباید از نظر دور داشت.

کلیدواژه‌ها: علاءالدوله سمنانی، تصوف، تشیع، طریقت کبرویه، نجم‌الدین کبری.

هرکوبه ره علی عمرانی شد چون خضر به سرچشمه حیوانی شد
از سوسه و غارت شیطان وارست مانند علاءدوله سمنانی شد
(سمنانی، ۱۳۵۸، ص)

۱. زندگی‌نامه علاءالدوله سمنانی

ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمدبن محمدبن احمد بیابانکی سمنانی، عارف بزرگ ایرانی، در اواخر قرن هفتم و اوایل سده هشتم می‌زیسته است.^۱ (سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۲۶ و ۳۸۰) تولد وی را در ماه ذی‌الحجه سال ۶۵۹ قمری،^۲ در قریه بیابانک سمنان، نگاشته‌اند. خاندان علاءالدوله، از خانواده‌های اصیل و ثروتمند سند بودند، که بعدها در بیابانک و سمنان، استقرار یافتند و در روزگار ایلخانان، صاحب مشاغل دیوانی شدند؛ (شوشتری، ۱۳۷۷، ص ۳۰۰). آن‌گونه که جامی، ایشان را در زمره «ملوک سمنان» می‌شمارد.^۳ (جامی، ۱۳۸۲، ص ۴۴۱)

دوران زندگی علاءالدوله را به دو دوره قبل و بعد از توبه و تحول روحانی‌اش، می‌توان تفکیک کرد. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۹-۱۱) وی ابتدا، پس از فراگیری پاره‌ای علوم نقلی و عقلی، در پانزده سالگی، به پیروی از سیره خانوادگی خود، به خدمت دیوانی اشتغال ورزید و از سال ۶۷۴ تا ۶۸۳، به مدت ده سال، در خدمت دربار ایلخانان مغول بود؛ اما در ۲۴ سالگی، در ملازمت ارغون‌شاه، هنگام نبرد با سلطان احمد تگودار در حوالی قزوین، دچار جذبۀ عرفانی شد و پس از آن از دستگاه ایلخانان، فاصله گرفت؛ قبا و کلاه و سلاح

۱. در مورد نام و القاب وی نک: سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۲۶ و ۳۸۰؛ خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۲۰؛ صفا، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۷۹۸-۷۹۹؛ بیگدلی شاملو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۰۹؛ حافظ کربلایی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۶ و ۲۸۳؛ رازی، بی‌تا، ج ۳، ص ۹۲؛ ابن‌عماد حنبلی، ۱۳۵۱، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲. همه سال‌های مندرج در مقاله مطابق با تقویم هجری قمری است.

۳. درباره شرح احوال وی نک: شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۰۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۲ و ۲۵۲؛ شیروانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۲؛ صفا، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۷۹۹-۸۰۰؛ بیگدلی شاملو، ۱۳۶۶، ص ۴؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴، ص ۶۷۵-۶۷۶؛ صدر سمنانی، ۱۳۳۴، ص ۲۳-۲۴؛ جامی، ۱۳۸۲، ص ۲۳.

درباری را به کناری نهاد و به توبه و ریاضت و عبادت پرداخت. در سال ۶۸۵، به دلیل بیماری، از ارغون‌شاه اجازه بازگشت به سمنان را گرفت، غلامان و کنیزان خود را آزاد کرد، اموال خود را وقف نمود و به جدّ به تحصیل علوم دینی پرداخت. (سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۲-۲۵۳)

علاءالدوله در *العروه*، آن‌گونه که یادآور لحن کلام غزالی در *المتقذ* است، به شرح تنبه و بیداری معرفتی خود پرداخته است. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۲۹۶-۲۹۷) این تنبه، گرچه با ندای «زاجر غیبی»، در میدان جنگ حاصل شد، سرآغاز راه طولانی‌ای از علم‌آموزی و عمل‌ورزی بود تا از یک جوان تائب و سالک مبتدی، شیخی کامل بسازد. وی در این باره می‌گوید:

عنایت غیبی، از تتق لاریبی، به الهام روی نمود و این معنی بر من گشود که امت خیرالانبیاء، باوجود تفرقه، در هفت گروه منحصرند: جبریه، قدریه، معطله، مشبهه، خارجی، رافضی و اهل سنت و جماعت. پس متابعت کن هر فرقه‌ای را که متحرزانند از غلو و تقصیر. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۷)

وی پس از تحقیق، به عقاید هیچ کدام از این طبقات هفت‌گانه که به زعم او، همه در دام افراط و تفریط و تعصب و جهل، گرفتار آمده‌اند، ارادتی نمی‌یابد. از خداوند می‌طلبد تا مصاحبی راستین نصیب وی فرماید تا آن‌که در واقعه‌ای غیبی، با سیمای صالحانی مواجه می‌شود که خود را «صوفیه» می‌نامند، و در تفحص از احوالشان، به ایشان گرایش می‌یابد. ابتدا از طریق مطالعه آثارشان، به بررسی عقایدشان می‌پردازد، اما سرانجام شوق دیدار درویشان، وی را در محضر اخی شرف‌الدین سعدالله ابن حنویه سمنانی که به تازگی به این شهر وارد شده، می‌نشانند و دست ارادت بدو می‌سپارد. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۷-۳۱۵) شرف‌الدین که از درویشان کبرویه و از مریدان نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (م ۶۹۵ق)، از خلفای نجم‌الدین کبری است، در حقیقت به منزله اولین مربی سلوکی علاءالدوله به حساب می‌آید که ذکر لا اله الا الله را به گونه نفی و اثبات، با حرکات دوآر سر، به او تلقین کرد و در ۲۸ سالگی، مشکلات سلوکی وی را پاسخ گفته، او را در اخذ

نتیجه و تأثیر ذکر و ریاضت، راهنمایی کرد. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۳۱۴-۳۱۷) علاءالدوله، سپس در سال ۶۸۷، به تشویق شرف‌الدین برای درک صحبت و سپردن دست ارادت به نورالدین عبدالرحمان، راهی بغداد می‌شود. وی خود ماجرای این اولین ملاقات را در *العروه* چنین نقل می‌کند:

در ماه رمضان، در بغداد، به پای‌بوس شیخ مشرف شدم. زمانی دراز می‌گریستم. شیخ رحمت فرمود و به اعتکاف در مسجد خلیفه، اشاره فرمود. بعد از بیست و ششم رمضان، از خلوت بیرون آورد و به زیارت کعبه، امر فرمود. به موجب حکم شیخ، از راه مدینه و با قافله عراق، در آخر محرم سنه ۶۸۹ به بغداد بازگشتم. حضرت شیخ این فقیر را در شونیزیه، به طریق سری سقطی، به نیت دو هفته، به خلوت نشانده و چون این مدت سپری گشت، امر به مراجعت به سمنان و خدمت والده و ارشاد سالکان راه حق فرمود. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۳۲۳-۳۲۴)

علاءالدوله پس از بازگشت، در خانقاه سکاکیه، بر مسند ارشاد نشست و علاوه بر آن، در صوفی‌آباد خداداد، نزدیک بیابانک، خانقاهی ساخت که از آن پس، محل تردد طالبان طریقت قرار گرفت. آزادی از شواغل دولتی، به شیخ فرصتی داد تا اوقات خود را به خلوت و عبادت، هم‌چنین تصنیف کتاب و رسالات، برآورد. چنان‌که از قول جامی در *نجات‌الانس* برمی‌آید، در آن جایی مدت شانزده سال، ۱۴۰ اربعین برآورد و بالغ بر سیصد کتاب و رساله تصنیف نمود که از آن همه *العروه لاهل‌الخلوه والجلوه*، از بقیه مهم‌تر است.^۱ (زرین‌کوب، ۱۳۸۵ الف، ص ۱۷۳-۱۷۴) سرانجام وی در بیست و دوم ماه رجب سال ۷۳۶، در ۷۷ سالگی، در برج احرار صوفی‌آباد، واقع در دوازده کیلومتری سمنان، وفات یافت و در حظیره عمادالدین عبدالوهاب، مدفون گشت.^۲ (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۰۰)

۱. در مورد آثار علاءالدوله نک: سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۰؛ عسقلانی، ۱۹۲۷، م، ص ۲۹۷؛ سرمد محمدی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۸؛ نصراللهی، ۱۳۹۱، ص ۹۰-۹۴.

۲. نک: شیرازی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۲ و ۲۵۲؛ بیگدلی شاملو، ۱۳۷۸، ص ۴۰.

۲. تصوف علاءالدوله سمنانی

تصوف علاءالدوله را باید تصوفی شریعت‌مدار و متابعت‌محور، معتدل و آرام، به دور از افراط و تفریط‌ها و دعوی‌های بلندپروازانه صوفیه، دانست. او مکرر توصیه می‌نماید که سالکان، باید سیرت استاد طریقت جنید را آئینه احوال خویش سازند. (سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۲۴۶) از دیدگاه علاءالدوله، متابعت هم معیار است و هم پل رسیدن به حقیقت. از این رو، حقایق کشف‌شده بر سالک، به شرط موافقت با سنت مصطفی ﷺ و کتاب خدا، معتبر است. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۳ و ۲۱۴؛ ۱۳۶۹، ص ۲۴۶، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۱۱ و ۳۴۶)^۱ وی معتقد است که اگر سالک در متابعت، سعی بلیغ نماید، به توفیق خداوند، حقایق بر وی عیان می‌شود و آگاهی‌هایی که از راه حسن‌ظن گرفته بود، به علم‌الیقین مبدل می‌گردد. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۱۶)

عنصر مهم دیگر در تصوف علاءالدوله، اهتمام وی به خلوت‌نشینی و برآوردن اربعین‌های متعدد و سپس نگارش سوانح و واقعاتی است که در اثناء این خلوت‌گرایی‌ها، برای وی رخ داده است. این سنت که اصل آن به تعلیم نجم‌الدین کبری و تأثیر تربیت استاد وی، عمار یاسر بدلیسی، برمی‌گردد، در بین دیگر مشایخ کبرویه نیز کمابیش معمول بوده، اما علاءالدوله از این حیث ممتاز است. آثاری هم‌چون: *فوایح‌الجمال* و *فواتح‌الجلال* و رساله فی *الخلوه* از نجم‌الدین کبری و *وقایع‌الخلوه* از سیف‌الدین باخرزی (م ۵۹۶ق)، نمونه‌هایی از این دست هستند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۵ الف، ص ۹۴-۹۵)

این سوانح و مکاشفات غیبی که خود بیان‌گر احوال و اطوار قلبی سالک است و مناسب با درجه معرفتی او در هر منزلی از منازل طریقت، رنگی خاص به خود گرفت و در نزد شیخ کبری و اخلاف او به‌ویژه علاءالدوله، به یک نظریه وسیع و به‌هم‌پیوسته در باب اطوار قلب و انوار و الوان مشاهده، تبدیل شد که می‌توان آن را مهم‌ترین رکن تعلیمی صوفیانه او دانست. (زرین‌کوب، ۱۳۸۵ الف، ص ۹۰-۹۳، ۱۷۶-۱۷۸)^۲

۱. برای اطلاع بیشتر نک: سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۲۴۶، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۱۱ و ۳۴۶.

۲. نک: سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۲-۲۳۳؛ ۱۳۶۹، ص ۱۴۴-۱۴۵، ۲۰۹، ۲۱۸؛ ۱۳۶۲، ص ۲۲۴-۲۳۱ و ۲۶۱.

اما این خلوت‌گزینی‌ها و چله‌نشینی‌ها که در تصوف علاءالدوله، یک رکن به شمار می‌آید، مستلزم عزلت و انزوای از جامعه و مسئولیت‌گریزی، نیست. تصوف او با مردم‌گرایی، امرار معاش از طریق انتخاب شغل و فعالیت بدنی و مسئولیت‌پذیری برای حل مشکلات مظلومان و ضعفا، همراه است. اهتمام او به این مهم، تا حدی است که می‌گوید: این‌که در آخر عمر مرا معلوم شد، اگر در اول عمر معلوم شدی، ترک ملازمت سلطان روزگار نمودی و هم در قبا، خداپرستی کردمی و پیش ملوک، مهمات مظلومان ساختمی. (سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۳)

هم‌چنین علاقه وافر علاءالدوله به امر وقف و حساسیت زیاد او در تولیت اوقاف، نشان‌دهنده توجه او به حل مشکلات مردم و مسئولیت‌پذیری اوست.^۱ (سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۹، ۱۵۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۳۰۰، ۲۵۱-۳۰۱)

آخرین ویژگی قابل توجه در تصوف علاءالدوله، گرایش‌های شیعی وی است. برخی پژوهش‌گران، چون اسنوی در *طبقات الشافعیه* و حاجی خلیفه در *کشف‌الظنون*، علاءالدوله را اهل تسنن و در ردیف اکابر علمای شافعی، قلمداد کرده‌اند،^۲ (میرخواند، ۱۳۵۳، ج ۵، ص ۵-۶)، اما مراجعه مستقیم به آثار شیخ، به خوبی ما را به مذهب وی، رهنمون می‌سازد. پژوهش حاضر، در صدد است تا به بررسی، تحلیل و نقد این ویژگی مهم در تصوف علاءالدوله سمنانی بپردازد که عنصری کانونی در تصوف بسیاری از مشایخ کبرویه نیز محسوب می‌شود و نقطه عطفی در تاریخ تصوف ایران و اسلام به‌شمار می‌آید.

۳. مذهب علاءالدوله سمنانی

طریقت کبرویه را می‌توان اولین طریقت، در میان سلسله‌های تصوف دانست که مشایخ آن، علناً تمایلات شیعی خود را ابراز کرده‌اند. شاخه‌های آن نیز بعدها، در قالب ذهبیه و نوربخشیه، رسماً تشیع خود را اعلام نمودند. این نکته، در نامه سعدالدین حمویه (م ح

۱. برای اطلاع بیشتر نک: ۱۳۸۸، ص ۱۳۳-۱۳۵؛ صدر سمنانی، ۱۳۳۴، ص ۹۵.

۲. برای اطلاع بیشتر نک: اسنوی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۵۲.

۴۹ق)، خطاب به ابن عربی، درباره مسأله ولایت، بروز دارد. در این مرقومه، وی صاحب‌الزمان را مظهر ختم ولایت و اولیاء دین محمد ﷺ را در دوازده کس منحصر می‌داند که ولی دوازدهم، مهدی ﷺ و ختم اولیاست. (زرین‌کوب، ۱۳۸۵، ب، ص ۱۱۷)

عزیزالدین نسفی (م ۶۱۷ق)، نیز که خود در مسأله ولایت و نبوت، کاملاً متأثر از تعلیم شیخ سعدالدین به نظر می‌رسد، در *کشف‌الحقایق*، «ظهور طور نبوت را به پیغمبر ﷺ و ظهور طور ولایت را به صاحب‌الزمان ﷺ، مربوط می‌داند و بدین گونه توافق تام خود را با آراء شیخ سعدالدین در این خصوص، نشان می‌دهد.»^۱ (زرین‌کوب، ۱۳۸۵، ب، ص ۱۶۴)

این گرایش‌ها که در کبرویه با سعدالدین آغاز شد، در علاءالدوله به اوج می‌رسد. وی در رسالات متعدد خود، هم‌چون: *العروه لاهل الخلوه و الجلوه، مالابد منه فی الدین، مناظرالمحاضر للمناظر الحاضر و چهل مجلس آشکارا، اعتقاد خود به امامت و خلافت بلافضل حضرت علی ﷺ بعد از پیامبر اکرم ﷺ و ارادت خویش نسبت به اهل بیت ﷺ را اظهار می‌دارد.*

در ادامه، سخن درباره مذهب علاءالدوله سمنانی را در قالب سه محور اصلی، دنبال خواهیم کرد:

۱-۳. دیدگاه علاءالدوله درباره واقعه غدیر خم و منصب جانشینی پیامبر ﷺ

علاءالدوله مشخصاً در دو نگاشته خود، رساله *مقاصد المخلصین و مفضیح عقاب المدّعیین* و رساله *مناظرالمحاضر للمناظر الحاضر*، به طرح واقعه غدیر خم پرداخته و در این زمینه، مطابق با روایات شیعی، سخن گفته است. وی در مناظر می‌گوید:

بدان ای آن‌که در گمراهی تقلید راهی نداری، وقتی که آیه: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، بر پیامبر نازل شد در غدیر خم، در برابر دیدگان انبوهی از مهاجرین

۱. برای اطلاع بیشتر نک: محمدی و ایقانی، ۱۳۸۱، ص ۳۳۰-۳۴۰.

و انصار، برپای ایستاد و دست علی - علیه السلام و سلام رسوله - را گرفت و فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛ و این حدیثی است صحیح که در آن مشهود و هویداست و اجتناب از مذلت و دشمنی آن حضرت درک شود و این موضوع را احدی انکار نکند، مگر شقی خودسر و یا ستیزه‌جوی تجاوزگر. (سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۲)

وی در موضعی دیگر از همین رساله، دیدگاه خود را درباره واقعه غدیر خم تکرار کرده، می‌آورد:

و قد نصَّ في حقَّ عليّ في غدیر خم علی ملاء من المهاجرین و الانصار اذا نزل «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ...» و اخذ بيد علی رافعاً صوته بقوله: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه...». ثم نزل بعد هذا التبليغ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و...» و قد ظهر سرّ هذه الوصية في اولياء امته و تمتعوا بها في متابعتهم سيدالاولياء علياً عليه السلام.^۱ (محمدی و ايقانی، ۱۳۸۱، ص ۳۰۹؛ سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۲۲-۲۳)

قاضی نورالله شوشتری نیز به نقل از رساله مقاصدالمخلصین شیخ چنین می‌آورد که:

امیرالمؤمنین علی عليه السلام، خلیفه بحق پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و قلبه کان علی قلبه ... و کفی بتصدیق ما ندعی قول النبی صلی الله علیه و آله «انت منی بمنزله هارون من موسی و لکن لانی من بعدی» و قوله فی غدیر خم علی ملاء من المهاجرین و الانصار «من كنت مولاه...» و هذا حدیث اتفق البخاری و مسلم علی صحته. (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۶؛ سرمد محمدی، ۱۳۸۴، ص ۳۴۹)

علاءالدوله در رساله مناظر، پس از آن‌که به شدت، عمل معاویه را در امر واگذاری خلافت به یزید تقبیح می‌کند و آن دو را دشمن خداوند معرفی می‌نماید، می‌گوید:

۱. مناظر، مقدمه، ص ۲۲-۲۳؛ علاءالدوله سمنانی، شرح زندگانی، اندیشه و سلوک ...، ص ۳۰۹.

کسانی که گمان می‌کنند امام ما به خلافت ابی‌بکر و عمر و عثمان راضی بود، پس آنان نیز جاهلند؛ زیرا امام ما در حق آنان فرموده است: «بدان که به خدا سوگند، او لباس خلافت را به تن پوشید، در حالی که می‌دانست من برای خلافت، مانند قطب وسط آسیا هستم و دانش و هدایت از قلل کوه مرتفع علوم من، مانند سیل سرازیر و جاری است و هیچ پروازکننده‌ای، به آسمان فضل و دانش من نمی‌رسد. پس جامه خلافت را رها کرده... صبر کردم، مانند کسی که خار در چشمش فرورفته و استخوان در گلوبش گیر کرده است. ارث خود را به تاراج رفته می‌دیدم، تا این که اولی راه خود را به پایان برد و بعد از خود، خلافت را به بعدی واگذار کرد... و چه بسا جای حیرت و شگفتی است که در زمان زنده بودنش، بیعت را فسخ می‌کرد، ولی چند روزی که از عمرش مانده بود، وصیت کرد خلافت را برای عمر. این دو نفر، خلافت را مانند دو پستان شتر، میان خود تقسیم کردند و آن را در جای درشت و ناهموار قرار دادند. عمر هم راه خود را طی کرد و امر خلافت را در جماعتی قرار داد و گمان کرد، من هم یکی از آن جماعت هستم. پناه می‌برم به خدا برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که با هم نمودند. مردم چگونه مرا با اولی [ابوبکر]، مساوی دانسته و درباره من با شک و تردید برخورد کردند؟ تا جایی که امروز، با این اشخاص هم‌ردیف شده‌ام، ولی در فراز و نشیب‌ها از آنها پیروی کردم، تا این که سومی از قوم برخاست، در حالی که محل و موضع خوردن و بیرون دادنش را از یاد برده بود. فرزندان پدرانش با او هم‌دست شدند؛ مال خدا را می‌خوردند مانند شتر گرسنه‌ای که با میل علف می‌خورد...» (سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۵۷-۵۹)

در واقع، علاءالدوله در رساله مناظر، با استناد به سخنان امام علی علیه السلام، پایمال شدن حق وی در مسأله خلافت را مطرح کرده و با آن هم‌نوا شده است و بدین‌گونه، از زبان ایشان، باور قلبی خود را اظهار می‌دارد:

چه نیکوست آن‌چه که از امام ما نقل شده هنگامی که فرمود: «واعجباً، این‌که خلافت مال صحابه است ولی برای صحابه‌ای که دارای قرابت هم هستند، نمی‌باشد.» و انشا فرمود در این خصوص به ابوبکر اکه: «اگر تو به سبب شورا و اجماع، زمام کارهای مردم را به دست گرفتی، چگونه به این نتیجه رسیدی، در حالی که اصحاب رأی و اندیشه حاضر نبودند؟ اگر با خویشاوندی، به اقامه دلیل با آن‌ها پرداختی و بر آنان غلبه کردی، پس غیر از تو کس دیگری هم هست که از تو نزدیک‌تر به رسول خداست و در این کار از تو سزاوارتر. (سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۷۱-۷۳)

در پایان این بخش، به نقل واقعه‌ای از مجالس المؤمنین می‌پردازیم که حاکی از نظر شیخ بر غصب مقام ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، توسط دیگران است. در این ماجرا که از غصب مقام جانشینی شیخ محمد آذکانی از مشایخ صوفیه، به جای پدر، علی‌رغم تصریح پدر در جمع مریدان به این مطلب، سخن به میان آمده، علاءالدوله در پاسخ به گله شیخ محمد از اصحاب پدر، تبسم نموده، می‌گوید:

اصحاب پدر، با تو همان کردند که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلام. (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۴؛ سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۱۹)

۲-۳. دیدگاه علاءالدوله درباره اهل بیت علیهم السلام و ارادت و مودت ایمانی در حق ایشان
علاءالدوله در موارد متعددی، ارادت کامل خویش را به اهل بیت اظهار داشته، تا آن‌جا پیش می‌رود که نسبت محبت خود را به ایشان نسبتی صلیبه، قلبیه و حقیقه اعلام می‌کند. بیش‌ترین کلمات علاءالدوله در این باره را می‌توان در چهل مجلس، جست‌وجو کرد. وی در پاسخ نامه مولانا تاج‌الدین کرکهری که از رأی و اعتقاد شیخ در مورد اهل سنت پرسیده است، مکتوبی مفصل مرقوم نموده و در ابتدا، با استناد به حدیث کساء، در تبیین آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب/۳۳)، تصریح می‌نماید که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت علیهم السلام، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند. سپس از قول زیدبن ارقم و ابوسعید خدری، حدیث ثقلین را طرح نموده، می‌افزاید:

هرکس که گوینده لا اله الا الله است و جوینده رضای محمد رسول الله ﷺ است، اگر بدین وصایا - که در صحت آن کافه اهل اسلام را سخن نیست - عمل نکند، محمدی نباشد و جز محمدیان، کس محبوب صمدیت نیست. آخر نه بیان قرآن است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران / ۳۱)؛ نه اشارت حق است که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری / ۱۲)؛ به اتفاق علی و فاطمه و حسن و حسین اند - سلام الله و سلام رسوله علیهم و علی اولادهم الطاهرين و الطاهرات.

از نظر او، «گوینده لا اله الا الله تا جوینده رضای محمد رسول الله ﷺ نباشد، مسلمان نیست و جوینده رضای محمد رسول الله ﷺ، تا به مودت اهل بیت طهارت، متحلی نشود، مؤمن نیست و هر که بی محبت اهل بیت، در مودت پیغمبر، مکافات خیر می طلبد، محسن نیست ... شیخ ما و مشایخ ما، در هر سه شعبه جعفری و حسنی و کمیلی، علی است.^۱ - علیه السلام و سلام رسوله - و دوستی مردم اهل بیت را، بعضی تقلیدی باشد، بعضی نسبت صلبی، بعضی نسبت قلبی، بعضی نسبت حقی و این بیچاره را، من حیث التحقيق، نسبت صلبیه و قلبیه و حقیه هست. - والحمد لله علی ذلک. وی در ادامه مکتوب خویش می آورد:

فأما بحمد الله و حسن توفيقه که از خاندانم و دوست دار خاندانم و اگر همه طاعات اولین و آخرین را بر من عرضه کنند، با نسبت صحیحه جده خود، مقابل ندانم ... اهل بیت طهارت از مدح مستغنی اند، و این بیچاره هم از اظهار محبت، لانه يعلم السر و اخفی. فاما یاران ما، باید که بر این عقیده

۱. نویسنده کتاب علاءالدوله سمنانی، ... در توضیح این مطلب می نویسد: «حسنی بودن، اشاره به سیادت و شجره اوست از طریق جده خود که به حضرت امام حسن علیه السلام می رسد و کمیلی بودن وی، نشان شیعه بودن وی است؛ چراکه کمیل از شیعیان راستین حضرت علی علیه السلام است؛ به ویژه که صاحب سر آن امام همام نیز بوده است. و صادقی و جعفری بودن او نیز دلیلی دیگر بر مذهب و مرام اوست و نشان صریح از تشیع او می تواند باشد». (محمدی و ایقانی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۷)

باشند که در این بیاض مسوده است تا همیشه سفیدروی باشند - ان شاء الله

العزیز، والسلام علی من اتبع الهدی. -^۱ (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۳۴۹)

وی قصیده‌ای نیز در همین مضمون، با عنوان «پیرو راستین آل محمد ﷺ»، سروده است:

منم پیرو راستین محمد	زمسترشندان کمین محمد
شده رهبرم در طریقت علی	جزاو نیست رهبر به دین محمد
بود صحت جدهام در نسب	مبین چون نور مبین محمد
علا با علی نسبتی بس تمام	معین یافت ز آب و زمین محمد
زحُسن حَسَن بر خوری وزحسین	شوی در معارف امین محمد
اگر هستی از دوست‌داران ایشان	تویی پیرو راستین محمد
ایار بکن عون آل العبا	که این است نقش نگین محمد
حسن با حسین فاطمه با علی	بدند بر یسار و یمین محمد
اگر منصفی راست گو، آن زمان	جز ایشان که بودند گزین محمد؟

(سمنانی، ۱۳۵۸، ص ۲۸۱)

علاءالدوله در «مجلس سی و سوم» از رساله چهل مجلس، درباره شأن و مکانت رفیع

ائمہ اطهار علیهم‌السلام می‌نویسد:

و شما را می‌باید که ائمه اهل بیت را بس معظم دانید و در حق ایشان مطابق عوام اهل سنت نباشید؛ چه به سبب غلو، روافض دروغ‌هایی در حق اهل بیت گفته‌اند. پنداشته‌اند که دوستی می‌کنند و ایشان را چنانچه حق ایشان است، عظمی نمی‌نهند. می‌پندارند که ابوحنیفه و شافعی و بایزید و جنید، از ایشان بزرگ‌ترند و نمی‌دانند که ابوحنیفه مفاخرت به محبت امام جعفر صادق - رضی الله عنه - می‌کرد و شافعی، به مداحی اهل بیت می‌نازید و جنید، اگر خاک پای ایشان یافتندی، توتیای چشم خود کردند و ایشان را مقامی بوده است که زبان از تقریر آن عاجز آید. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۳)

۱. نک: حافظ کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴؛ محمدی و ایقانی، ۱۳۸۱، ص ۱۱-۳.

عبارات یادشده، بیان‌گر آن است که ارادت علاءالدوله به خاندان پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ، نه از جنس دوستی و تکریم عام، بلکه ارادتی ایمانی و اعتقادی است. علاوه بر این، خواننده آثار او ملاحظه می‌نماید که هر جا ذکری از نام مبارک حضرت ختمی مرتبت ﷺ یا علی بن ابی طالب ﷺ و اولاد و احفاد ایشان پیش می‌آید، نه چون اهل سنت، بلکه بسان شیعیان، بر ایشان درود می‌فرستد. در رساله *مالأبده منه فی الدین* می‌نویسد:

و نُصَلِّيَ عَلَي خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدِ الْمَبْعُوثِ إِلَى الْبَرِّيَةِ اَجْمَعِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الْمُتَّقِينَ.

و در بخش دیگری از همین رساله می‌آورد:

و ثَبَاتاً عَلَي مَتَابَعَةِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ سَيِّدِ اَهْلِ الْكَمَالِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ خَيْرِ آلٍ. (محمدی و ایقانی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۵-۳۲۶)

هم‌چنین در نامه خود به مولانا تاج‌الدین کرکهری، پس از ذکر آیه کریمه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، (شوری / ۲۳) می‌گوید:

به اتفاق علی و فاطمه و حسن و حسینند - سلام الله و سلام رسوله عليهم و علی اولادهم الطاهرين و الطاهرات. (سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۲۱؛ محمدی و ایقانی، ۱۳۸۱، ص ۳۰۸)

سپس در بخش دیگری از این نامه، آن‌جا که مرشدان طریقت خود را معرفی می‌کند، وقتی به نام مبارک حضرت علی ﷺ می‌رسد، می‌گوید:

فقد اخذت هذه الطريقة ... من ابيه امير المؤمنين ولي رب العالمين، علي بن ابي طالب عليه و علي اولاده سلام الله و سلام رسوله و هو اخذ من سيد الخلائق اجمعين.^۱ (سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۲۲-۲۳؛ محمدی و ایقانی، ۱۳۸۱، ص ۳۰۹)

۱. این‌که شیخ در آثار خود حضرت علی ﷺ را «امام ما» می‌خواند و بارها به رأی امام صادق ﷺ در مسائل فقهی ارجاع می‌دهد و آن را ملاک عمل می‌گیرد، اینکه مطابق دیدگاه شیعه، علی ﷺ را نویسنده کتاب جفر و جامع می‌داند که حاوی اسرار غیب است و به فرزندان آن حضرت که به درجه امامت می‌رسند به ودیعت سپرده‌شده تا آن‌گاه که مهدی ظاهر شود و به او برسد و ... همه و همه شواهد و قراینی دیگر در این خصوص است. برای اطلاع بیشتر تر نک: سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۵-۱۹۶ و ۲۲۳؛ ۱۳۸۰، ص ۲۳-۲۴؛ محمدی و ایقانی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۵-۳۲۶.

۳-۳. دیدگاه علاءالدوله در مورد موعود آخرالزمان و مهدویت

علاءالدوله در بسیاری از آثارش، با استناد به احادیث نبوی، درباره اصل و نسب و هدف و مأموریتی سخن گفته که حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهورش در پیش دارد؛ از جمله در *العروه* در این باره می‌گوید:

بدان که اگر توفیق الهی نصیب گردد، جمع می‌شود سلطنت و ولایت در یک شخص؛ به برکت او به صلاح درآید احوال خلائق در ظاهر و باطن و به صورت و معنی بر وجه اکمل و افضل، و امید می‌دارم ظهور مهدی موعود، که حدیث مصطفوی - علیه الصلوة و السلام - بدان ناطق است که فرمود: «کَوْنُ لَمْ يَبْقَ مِنَ الْعَالَمِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ لِخُرُوجِهِ» و دیگر فرمود: «المهدى من ولد فاطمه اسمهُ اسمى و كُنيتُهُ كُنيتى تملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً». معنی حدیث این است که مهدی ... و این حدیث را تمام به معنی بیان کرده‌اند در کتاب صحاح و مسلم. (سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۸-۲۸۹)

وی هم‌چنین در رساله *بیان الاحسان*، به طرح ویژگی‌ها و شرایط حضرت مهدی علیه السلام پرداخته، می‌گوید:

و این مهدی به نزد من کسی باشد که از هر سه نطفه مصطفی - علیه السلام - برخوردار تمام داشته باشد، لا غالباً و لا مغلوباً؛ یعنی: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹) مرعی دارد و در شهوت و غضب از افراط و تفریط به دور باشد، «و لا يخافُ لومه لائمٍ فى قول الحق»، صفت او باشد؛ و آن به سبب نطفه قلبی است؛ و به معارف صفاتی و ذاتی حق، مخصوص باشد، لا غالباً و لا مغلوباً... و آن معارف به سبب نطفه حقی در او حال شود. (سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۹)

سپس در ادامه اضافه می‌کند:

هر ده ائمه اهل بیت را - یعنی حسن و حسین و زین العابدین و باقر و صادق و کاظم و رضا و نقی و تقی و عسکری زکی علیه السلام - از نطفه قلبی و حقی بهره تمام بود و مهدی را - علیه السلام و سلام جدّه خاتم النبیین - از هر سه نطفه، نصیبی اکمل و حظّی اوفر من حیث الاعتدال، لا غالباً و لا مغلوباً خواهد بود. اگر در حیات است و غایب، سبب غیبت او تکمیل این صفات است، تا چنان شود که در حدّ اوسط افتد و از افراط و تفریط ایمن گردد و بر حق ثابت، و اگر هنوز در وجود نیامده است، بی شک در وجود خواهد آمد و به کمالی که بیان مصطفی است - علیه الصلوه و السلام - خواهد رسید و دعوت او شامل اهل علم خواهد گشت، و او قطب روزگار خود در مقام سلطنت، خواهد بود بعد از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام. (سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۰-۲۳۱)

بخش پایانی کلام شیخ، حاکی از نوعی تردید درباره حضور حضرت مهدی (ع) در عصر وی، در عرصه عالم است؛ اما در دو اثر دیگرش، العروه و چهل مجلس، از این فراتر رفته، آشکارا از فوت ایشان سخن می‌گوید:

بدان که محمد بن حسن العسکری - رضی الله عنه و عن آبائه الکرام - چون غایب شد از چشم خلق، به دایره ابدال پیوست و ترقی کرد تا سید افراد شد و به مرتبه قطبیت رسید. بعد از آن که علی بن الحسین البغدادی، به جوار حق پیوست، او قطب شد به جای علی مذکور... و نماز بر وی گزارد و به جای وی نشست شانزده سال؛ بعد از آن به جوار حق پیوست به روح و ریحان. (سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۷)

و در چهل مجلس، اعتقاد به زنده بودن حضرت حجت علیه السلام را از جمله ارکان ایمانی روافض می‌خواند و بار دیگر بر وفات حضرت گواهی می‌دهد:

آخر، جماعتی از اهل قبیله که ایشان را روافض می‌گویند، ایمان نزد ایشان آنگاه ایمان است که اعتقاد کنند که محمد حسن عسگری - رحمه الله - زنده

است و مهدی اوست و بیرون خواهد آمد؛ و خدای می‌داند که آن‌گاه که او غایب شده بود، در طبقه ابدال در آمد و هم‌چنان عمر یافت تا قطب ابدال شد و نوزده سال قطب بود؛ و خدای می‌داند که او مرده است و او را در مدینه رسول ﷺ دفن کرده‌اند بی‌شک و شبهه. چون مرا تحقیق شد، ترسیدم که از خلق پنهان کنم، به سبب آن حدیث که «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا يَنْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ الْجَمَّةُ اللَّهُ بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ». (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۲۱۷)

قاضی نورالله در مقام بررسی و تحلیل، در واکنش این بیان شیخ می‌نویسد:

... و آنچه شیخ در این رساله مذکور ساخته که امام بن‌الامام محمدبن‌الحسن‌العسکری علیه و علی آباءه‌الکرام در گذشته، می‌تواند بود که از مقوله غلط در کشف باشد ... و می‌توان گفت که آن محمدبن‌الحسن‌العسکری که شیخ را بر درگذشتن او اطلاع حاصل، نه محمدبن‌الحسن‌العسکری است که در عسکر سامره بغداد متولد شد، بلکه محمدبن‌حسن دیگر بوده که در عسکر اهواز یا عسکر مصر بوده و خدمت شیخ، تشخیص حال نفرموده ... (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۶)

نجیب مایل هروی، مصحح آثار علاءالدوله نیز در مقدمه چهل مجلس، در مقام تحلیل و پاسخ‌گویی به این مسأله برآمده، می‌گوید:

در میان فرقه‌ها و نحله‌های شیعی، گروهی وجود داشته‌اند که قائل به فوت حضرت مهدی بوده‌اند، اما هرگز عیاداً بالله، منکر مهدویت نبوده‌اند.

او با استناد به تعریف خوارزمی در *مفاتیح‌العلوم*، ذیل کلمه «رجعت - الرجعة عند بعض الشیعه رجوع الامام بعد فوته و عند بعضهم بعد الغیبه» - اظهار می‌دارد که اگر نظر شیخ در مورد فوت حضرت مهدی علیه السلام، آن‌چنان که قاضی نورالله معتقد است، از غلطات در کشف نباشد و یا به وسیله خصمی در *العروه و چهل مجلس* وارد نگردیده باشد، گویا بی‌ارتباط با تعریف مذکور نیست؛ زیرا شیخ در بیشتر آثارش، از مهدویت سخن گفته و احادیث مقبول خاصه را در این زمینه شرح کرده است؛ بنابراین، اعتقاد شیخ به این‌که حضرت حجت علیه السلام

در گذشته، با توجه به سخن وی در *العروه* و *بیان الاحسان* درباره رجعت امام پس از فوت، و نظر به تعریفی که خواریزمی از این واژه داده است، منافی اعتقاد او به مهدویت و ظهور حضرتش نیست و سخنان پیر سمنان در این زمینه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی ندارد. (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۲۸-۲۹)

۴. دیدگاه علاءالدوله نسبت به خلفای سه‌گانه، معاویه و یزید

کلمات علاءالدوله در خلال آثارش، مبنی بر پذیرش اصل امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام، مطابق با عقاید شیعه، و اظهار ارادت قلبی، مکرراً و مؤکداً در حق خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، هیچ‌گاه به بدگویی از دیگر خلفا و سب و لعن آن‌ها نینجامیده، حتی در پاره‌ای موارد، به مدح و بیان فضایل ایشان به گونه‌ای نپذیرفتنی نیز پرداخته شده است. در *العروه* درباره ابوبکر می‌نویسد:

آیت «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ» تا به آخر آیه... این آیت در حق امیرالمؤمنین ابوبکر - رضی الله عنه - فرود آمد که پیش از همه ایمان آورد و پیش از همه، آن‌چه داشت ایتار کرد، لاجرم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله، در حق او فرمود که: «اگر ایمان ابوبکر با ایمان اهل عالم برابر کنند، ایمان ابوبکر زیادت آید از ایمان همه. (سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۲۰۵)^۱

در همین اثر، ابوبکر را امیرالمؤمنین و سید صدیقان بعد از انبیا و مرسلین می‌خواند. (سمنانی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۳)

در «مجلس بیست و هشتم» از *چهل مجلس* نیز به بیانات عجیبی درباره جایگاه و مرتبت عمر برمی‌خوریم. در این اثر، ضمن نقل حکایاتی، حتی عمر، راهنمای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسائل دینی، نشان داده شده است:

هر چند امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - نیز در حق او [عمر] گفته است که «کثیر الاعتبار و الاعتبار» است و او خود فرمود که «لولا علی لهلك

عمر»، از آن‌که در مسأله‌ای خطا کرده بود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن مسأله را به او روشن گردانید و صواب ظاهر کرد، و یک نوبت نیز در مسأله‌ای خطا کرد، عجزه‌های آن‌جا بود، مگر این مسأله یاد داشته گفته. امیرالمؤمنین عمر او را دعا کرد و ثنا گفت و فرمود: «کل الناس افقه من عمر حتی العجایز». اما این نه آن است که حمل بر نقصان او کنند. چرا سخن از کمال او نگویند که آن‌گاه که ابی‌سلول مرده بود و منافق بود و پسر او مسلمان شده بود.... (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۵)

سپس به نقل ماجرای عزیمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نماز گزاردن بر جنازه ابی‌سلول و نهی عمر از این کار، اشاره می‌کند تا این‌که جبرئیل، موافق با رأی عمر، آیه «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا» را نازل کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار منصرف شده‌اند:

... پس از آن فرزند ابی‌سلول درخواست کرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله بر خاک وی بایستد تا او را دفن کنند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت اما عمر گفت: «این کار نشاید!» اما پیامبر صلی الله علیه و آله الثفاتی نمی‌نمودند تا آن‌که عمر ردای پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و کشید، به‌گونه‌ای که گردن مبارک او سرخ گشت. پیامبر صلی الله علیه و آله از گستاخی عمر متغیر شد، اما دوباره جبرئیل نازل شد و بر وفق سخن عمر آیت آورد که: «وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۶)

در موضعی دیگر از همین رساله، پس از نقل داستانی در جنگ تبوک، می‌آورد که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به عمر فرمودند:

چه گویم یا عمر که اگر امروز آتش عذاب از آسمان بیامدی، جز تو دیگر هر که هست بسوختی ... و نه بدین سببها فرمود که: «الحقُّ لینطق علی لسان عمر» و نه در حق او فرمود که «لو لم أبعث لبعث [عمر]» پس این‌که او در مسأله‌ای خطا کند، از درجه خود نیفتد. کمالات ایشان نه به مثابه‌ای بوده است که به خطای ایشان، به نقصان بدل شده باشد. «إذا احبَّ الله عبداً لم یضُرَّهُ ذنبٌ». (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۷)

هم چنین داستان دیگری در همین اثر، با این مضمون نقل شده که آن‌گاه که کفار قریش، در جنگ در محاصره لشکر مسلمانان قرار می‌گیرند، پیامبر ﷺ نظر عمر را در مورد برخورد با ایشان سؤال می‌کند. عمر اظهار می‌دارد که رأی من آن است که همه را گردن بزنند، اما رسول خدا ﷺ می‌فرماید که به ایشان اجازه دهند تا به مکه بازگردند و خون‌بهای خود را بدهند. در این هنگام، جبرئیل آیه عتاب می‌آورد که: «مَا كَانَ لِئَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُخْرَجَ فِي الْأَرْضِ» (سمنانی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۷) و به این ترتیب کلام وحی در مقابل تصمیم پیامبر ﷺ، اندیشه و رأی عمر را تأیید می‌نماید.

در مورد عثمان، مطالب چندانی در آثار شیخ یافت نمی‌شود. تنها در پاره‌ای از اشعار، از او به «کان حیا» تعبیر شده است:

به عدل و راستی همچون عمر باش چو ذی النورین شو نور حیا بین
(سمنانی، ۱۳۵۸، ص ۲۷)

صدق صدیقیت با عدل عمر چون جمع شد شرم از عثمان عَفَّان خواه‌کو کان حیاست
(سمنانی، ۱۳۵۸، ص ۵)

محمدعلی مخلصی در مقدمه خود بر رساله مناظر، ضمن بررسی حکایات نقل شده و روایاتی که از زبان حضرت رسول ﷺ در شأن عمر آمده است، می‌نویسد:

از آن‌جا که مضامین این اخبار، دلالت بر کفر و فساد دارد، مطمئناً از زبان مبارک حضرت رسول ﷺ صادر نشده است؛ زیرا واقعه اول می‌رساند که نعوذ بالله عمرین خطاب، از لحاظ علم و معرفت، بر رسول الله ﷺ تفوق داشته، هر چند وی اذعان دارد که: «کل الناس اقله من عمر حتی العجائز». روایت دوم نیز می‌رساند که جز عمر، تمامی افراد، مستوجب آتش و عذاب الهی هستند؛ این نیز مخالف با اخبار کثیره‌ای است که مجمع فریقین است که بهترین اهل عالم، محمد و آل محمد - سلام الله علیهم اجمعین - هستند. علاوه بر این، بطلان این روایات، در مقیاس قواعد عقلیه و آیات قرآنی، ظاهر و آشکار است ... این نیست مگر آن که خصمی این مسائل را وارد

کتاب کرده باشد؛ به خصوص این که گردآورنده این کتاب، یک اهل سنت و یا به قول قاضی نورالله شوشتری، یک ناصبی باشد. (سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۱۶) اما کلمات شیخ درباره معاویه و یزید و مروان، به گونه‌ای دیگر است. قاضی نورالله شوشتری با ذکر مستندات از رساله فلاح شیخ، به تبیین دیدگاه وی در این باره پرداخته، می‌گوید:

حضرت شیخ در رساله فلاح می‌فرماید: «ان مروان الحمار اجهل من الحمار بشرایع الایمان و قد جعل الایمان وسیله الوصول الی الاماره لاقربه الی الله و الی رسوله و من یذهب مذهبه و مذهب جحوشه و مذهب معویه و جروه یحشرون معهم و لا نصیب لهم من شفاعه النبی ﷺ... انّ المعاوویه الباغی و المروان الطاغی کلاهما مجبولان علی خلاف رسول الله صبا و جرو معاویه و جحوش مروان کذلک»؛ و مخفی نماند «جرو» سگ‌بچه را می‌گویند و چون اسم معاویه مشتق است از «عوی‌الکلب» و حضرت شیخ مسمی را مرعی می‌داشته، از او و پسر او به سگ و سگ‌بچه، تعبیر نموده و هم‌چنین چون مروان بن محمد که آخر ملوک و فراعنه بنی‌امیه بود، بنابه تواریخ، ملقب به حمار بود، حضرت شیخ، مروان اول را که مروان حکم است، بنابر مجانست او به این مروان، خر نامیده و از پسران وی به خریچه تعبیر نموده ... و این خود ظاهر است که هیچ سنی، تناول معاویه به این دشنام نمی‌نماید، بلکه او را امیرالمؤمنین و خال المسلمین می‌گویند و بعضی از ایشان، مروان مطرود را از صحابه کبار می‌شمارند و در لعن او نیز نزاع دارند. (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۸)

در زمینه اظهارات علاءالدوله درباره خلفای سه‌گانه، علاوه بر توضیحات مخلصی، باید به این نکته نیز توجه خاص داشت که شیخ در عصری می‌زیسته است که تعصبات مذهبی ایلخانان و اختلافات فرقه‌ای میان مذاهب مختلف، از جبریه، قدریه، رافضه و ... فضایی مبهم و ناامن به وجود آورده بود که در این فضا، نه تنها بیان صریح عقاید و مکنونات قلبی،

راه‌گشا نیست، بلکه انسان را خلع سلاح و منزوی کرده، نقش مثبت و هدایت‌گر او را سلب می‌نماید.

علاءالدوله با عنایت به اوضاع سیاسی-دینی روزگار خویش، با بینشی عمیق و با اعتقاد به اصل وحدت^۱ و گاه در مقاطع خاص تقیه^۲، ۳۷ سال به ارشاد اهل سلوک و تربیت شاگردانی پرداخته که پاره‌ای از آن‌ها، از اکابر اهل سنت و جماعت بوده‌اند. وی با این

۱. شیخ در قصیده «صفا اندر صفا بین»، تصویری روشن از اوضاع نابه‌هنجار آن دوره و لزوم حفظ وحدت ارائه می‌دهد:

بلا اندر بلا اندر بلا بین دل صوفی پر از حرص و هوا بین جهان پر حیل و روی و ریا بین اگر مردی صواب اندر خطا بین همه عالم صفا اندر صفا بین رضا در پیروی مرتضی بین چو ذی النورین شو نور حیا بین وفا اندر شهید کربلا بین ز زین العابدین جود و سخا بین در احوال نقی زیب و بها بین نگه کن در دل و نور هدا بین کمال علم در آل عبا بین تحقق دان و از اهل بقا بین چو ایشان در جهان رنج و عنا بین سلامت در طریق اولیا بین	جهان پر درد و طرر و دغابین سر مفتی پر از فخر و تکبر همه با یک‌دگر در مکر و تزویر خطا جاریست بر فرزند آدم کدورت‌ها به کل از دل برون کن صفا و صدق از صدیق درخواه به عدل و راستی هم‌چون عمر باش کمال حسن خلق اندر حسن دان شجاعت را تو از باقر بیاموز مقام زهد و تقوا از تقی جو جمال مهدی از خواهی که بینی ز جعفر گوش کن اسرار قرآن به جان و دل علی موسی الرضا را اگر تو دوست‌دار خاندانی غنی خواهی قناعت را گزین کن
---	--

(سمنانی، ۱۳۵۸، ص ۲۷)

۲. این نکته در نامه شیخ به مولانا تاج‌الدین کرکهری مشهود است: «... دوستی مردم، اهل‌بیت را بعضی تقلیدی باشد، بعضی نسبت صلبی، بعضی نسبت قلبی، بعضی نسبت حقی، و این بیچاره را من حیث‌التحقیق نسبت صلبیه و قلبیه و حقیه هست. والحمدلله علی ذلک و از همه خوش‌تر آن است که این معنی از چشم خلق مخفی است و ظن مردم به من برخلاف این است. أخفاها أجلاها. اگر نه به سبب اقتراح خاطر عزیز شما بودی و آن مبالغه که نموده، هرگز این معنی به قلم نراند می چه عقیده سری است میان بنده و خدا، گو خلق هرگز نداند نه به کس امید می دارم و نه بیمی». (حافظ کربلایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۳)

دیدگاه، در مواضع مختلفی از چهل مجلس و رساله مناظر، اهل تسنن و تشیع را به وحدت فراخوانده و از تعصبات جاهلانه که بوی تفرقه می‌دهد، بر حذر داشته است. هم به صحابه رسول خدا ﷺ به دیده احترام می‌نگرد و هم از بدگویی در حق آنها، با تاسی به مرام حضرت علی ﷺ پرهیز می‌دهد و هم در جانب‌داری از ولایت و اعزاز و اکرام اهل بیت ﷺ می‌کوشد.

وی در رساله مناظر، با نقل مکرر عباراتی از نهج البلاغه، می‌کوشد تا نشان دهد که امام علی ﷺ با وجود عدم تسلیم قلبی به خلافت دیگران، به هیچ وجه راضی به بدگویی از اصحاب پیغمبر نبودند و با این استدلال، اقدام شیعه را در تبری از آنها، ناروا می‌شمارد و می‌گوید:

امام ما هر چند در اول، از بیعت خودداری کرد، آخر کار بیعت به جا آورد و در همه کارها خلفا را یاری داد و به خاطر مصلحت دین، از آنچه حق وی بود، صرف نظر کرد. در این صورت، چگونه رواست که کسی به عنوان هواداری از او، یاران رسول را لعن کند و از آنها به بدی یاد نماید؟ (سمنانی، ۱۳۸۰، ص ۶۳)

نتیجه

مهم‌ترین مواردی که از خلال بررسی آثار علاءالدوله سمنانی، گرایش‌های بارز شیعی او را بازنمون می‌سازد، دیدگاه‌ها و اعتقادات وی درباره سه موضوع اصلی: ۱. واقعه غدیر خم و منصب جانشینی پیامبر اکرم ﷺ؛ ۲. تعظیم اهل بیت ﷺ و اظهار ارادت و محبت در حق ایشان، و ۳. موعود آخر الزمان و مهدویت است. همان‌گونه که نتایج این پژوهش نشان می‌دهد، وی در همه این موارد، هم‌سان و هم‌سو با عقاید شیعه امامیه، سخن گفته است. علاءالدوله، واقعه غدیر خم را مطابق با نظر متکلمان شیعی طرح و تفسیر نموده و در مناظر، احادیث نبوی ﷺ، «من كنت مولا فلهذا علی مولا...» و «انت منی بمنزله هارون من

موسی...» را احادیثی صحیح دانسته و به آنها، در تصدیق اعتقاد خود مبنی بر این‌که امام علی علیه السلام جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، استناد می‌کند. فراتر از این، وی در ضمن گفت‌وگویی با شیخ محمد آذکانی، از مشایخ صوفیه، به غصب مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله توسط اصحاب، تصریح می‌نماید. از نگاه علاءالدوله، امام علی علیه السلام سیدالاولیاست که توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت او در غدیر خم، دست‌مایه اولیاء امت محمد صلی الله علیه و آله در پیروی از آن حضرت است.

دیدگاه علاءالدوله نسبت به اهل‌بیت علیهم السلام را بیش‌تر باید در چهل مجلس جست‌وجو کرد. وی ابتدا با استناد به حدیث کساء، منظور از اهل‌بیت علیهم السلام در آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...» را علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام دانسته و در تعظیم آنها یادآور شده که هر کس، به وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین عمل نکند، محمدی صلی الله علیه و آله نیست و هر کس محمدی صلی الله علیه و آله نباشد، محبوب صمدیت نخواهد بود. او در همین اثر، پس از اظهار شهادتین، تحلی به مودت اهل‌بیت علیهم السلام را شرط ایمان دانسته، نسبت دوستی خود را به ایشان نسبتی صلیبه، قلبیه و حقیقه می‌داند که اگر طاعات اولین و آخرین را بر او عرضه کنند، با نسبت صحیح جده خود برابر نمی‌داند.

علاوه بر این‌ها، علاءالدوله در سراسر آثارش، در نحوه سلام و درود فرستادن به اهل‌بیت علیهم السلام، از تعابیری هم‌چون: «و نصلی علی خیر خلقه محمد صلی الله علیه و آله... صلی الله علیه و علی آله المتقین»، «محمد سید اهل‌الکمال و صلی الله علیه و علی آله خیر آل»، «سلام الله و سلام رسوله علیهم و علی اولادهم الطاهرين و الطاهرات»، «علی بن ابی طالب علیه و علی اولاده سلام الله و سلام رسوله»، استفاده کرده که در فرهنگ اهل سنت جایی ندارد.

در باره اعتقاد به مهدویت، تعابیر علاءالدوله در مورد اصل و نسب و فلسفه ظهور حضرت مهدی علیه السلام، کاملاً با عقاید شیعه امامیه هم‌سوست. وی با استناد به احادیث نبوی مورد وثوق صحیح و مسلم، بر آنست که در شخص حضرت مهدی علیه السلام، سلطنت و ولایت با یک‌دیگر جمع خواهد شد و به برکت وجود ایشان، احوال خلائق در ظاهر و باطن و

صورت و معنای، بر وجه اکمل و افضل، اصلاح خواهد گردید. مهدی موعود علیه السلام به نزد او کسی است که از هر سه نطفه مصطفی، یعنی نطفه صُلبی، نطفه قلبی و نطفه حقی من حیث الاعتدال، بهره تمام داشته باشد؛ اما کلام شیخ درباره وفات حضرت قائم علیه السلام، با وجود طرح و شرح احادیث مقبول خاصه و عامه در این زمینه در آثارش، تأمل‌برانگیز است. این مسأله اگر از مقوله غلطات در کشف یا تحریف در آثار علاءالدوله نباشد، با توجه به تصریح وی در مورد رجعت حضرت مهدی علیه السلام و قیام وی برای برقراری قسط و عدل، هرگز منافی اعتقاد به مهدویت و ظهور آن حضرت در آخرالزمان نیست.

اظهار ارادت و تعظیم و احترام عمیق علاءالدوله در حق خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها هیچ‌گاه به بدگویی از خلفا و سب و لعن آن‌ها نمی‌انجامد، بلکه حتی در بخش‌هایی از *العروه* و *چهل مجلس*، به گونه‌ای بی‌سابقه، کلماتی در وصف مقام مشایخ و فضایل ابوبکر و عمر به چشم می‌خورد. در مدح و تعظیم عمر نیز به روایات عجیبی از جمله «لو لم ابعث لبعث [عمر]»، تمسک می‌جوید و در ضمن نقل داستان‌هایی، از جمله ماجرای مرگ ابی‌سلول یا وقایع جنگ تبوک و... حتی عمر را راهنمای پیامبر صلی الله علیه و آله و تصحیح‌کننده خطاهای آن حضرت، معرفی می‌کند. بطلان این روایات که خلفا را در علم و عمل بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله برتری می‌دهند و مضامین آن‌ها بر کفر و فساد دلالت دارند، با مقیاس قواعد عقلی و آیات قرآنی و اخبار فراوانی که مجمع فریقین می‌باشد، محرز و روشن است؛ به‌ویژه اگر آن‌گونه که قاضی نورالله شوشتری اعتقاد دارد که گردآورنده *چهل مجلس* یک ناصبی بوده است، قطعاً این عبارات، مجعول بوده و از زبان علاءالدوله صادر نشده است.

علاوه بر این، باید به این نکته نیز توجه داشت که شیخ در عصری می‌زیسته که تعصبات مذهبی ایلخانان و اختلافات فرقه‌ای میان مذاهب مختلف کلامی، فضایی ناامن و تاریک به وجود آورده بود که بیان صریح عقاید و مکتوبات قلبی در آن وضعیت، نه تنها راه‌گشا و سازنده نبوده، بلکه حتی امکان پرورش مریدان مستعد را نیز از وی سلب می‌کرده است. بر این مبنای، وی با بینشی عمیق نسبت به اوضاع روزگار خود، با الگو گرفتن از سیره حضرت

علی علیه السلام، مکرراً و مؤکداً به حفظ وحدت و ترک تعصبات جاهلانه و تفرقه‌آمیز توصیه نموده، خود نیز از اظهار صریح گرایش‌های شیعی‌اش پرهیز و تقیه کرده و بدین ترتیب، موفق شده نزدیک به چهل سال، در چنین فضایی، به تربیت سالکانی پردازد که برخی از ایشان از اکابر اهل سنت و جماعت بوده‌اند.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: سرو، ۱۳۸۸.

۱. ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد، *شذرات الذهب فی اخبار من عبر*، ج ۶، قاهره: مکتب القدسی، ۱۳۵۱.
۲. اسنوی، ابومحمد عبدالرحیم، *طبقات الشافعیه*، ج ۱، تصحیح دکتر حافظ عبدالعلیم خان، بیروت: دار الندوه الجدیده، ۱۴۰۷.
۳. بیگدلی شاملو، لطفعلی بیگ، *آتشکده*، با تصحیح تحشیه و تطبیق حسن سادات ناصری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۴. جامی، عبدالرحمان، *نفحات الانس من حضرات القدس*، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.
۵. حافظ کربلایی، حسین، *روضات الجنان و جنات الجنان*، ج ۱ و ۲، به کوشش جعفر سلطان القرایی، تبریز: بی‌نا، بی‌تا.
۶. حاجی خلیفه، مصطفی، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، ج ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۲.
۷. حقیقت، عبدالرفیع، «*شیخ علاءالدوله سمنانی عارف ستم‌ستیز قرن هفتم و هشتم هجری*»، *فرهنگ قومس*، ش ۲۰، سال ششم.
۸. حقیقت، عبدالرفیع، *خمخانه و حدت شیخ علاءالدوله سمنانی*، تهران: کومش، ۱۳۸۵.
۹. خواندمیر، غیاث‌الدین، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۳، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام، ۱۳۶۲.
۱۰. رادفر، ابوالقاسم، «*بزرگ عارف و شاعر سمنان علاءالدوله*»، *فرهنگ قومس*، ش ۲۰، سال ششم.
۱۱. رازی، امین احمد، *هفت اقلیم*، ج ۳، به کوشش جواد فاضلی، تهران: کتاب‌فروشی علی‌اکبر اعلمی، بی‌تا.
۱۲. زرین‌کوب، عبدالحسین، *جست‌وجو در تصوف ایران*، چ ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
۱۳. _____، *دنباله جست‌وجو در تصوف ایران*، چ ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
۱۴. سرمد محمدی، حسین، «*علاءالدوله سمنانی*»، *دائرةالمعارف تشیع*، ویراستار احمد صدر حاج‌سیدجوادی، ج ۱۱، تهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۴.

۱۵. سمرقندی، دولت‌شاه، تذکرة الشعراء دولت‌شاه سمرقندی، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
۱۶. سمنانی، علاءالدوله، احمد بن محمد بن احمد، العروه لاهل الخلوه والجلوه، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولا، ۱۳۶۲.
۱۷. _____، چهل مجلس یا رساله اقبالیه، تحریر امیر اقبال شاه‌بن سابق سجستانی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران: ادیب، ۱۳۶۶.
۱۸. _____، رساله بیان الاحسان لاهل العرفان، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۹. _____، رساله مالابد منه فی الدین، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۹.
۲۰. _____، دیوان کامل اشعار فارسی و عربی شیخ علاءالدوله سمنانی، تصحیح عبدالرفیع حقیقت، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۸.
۲۱. _____، مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۹.
۲۲. _____، مناظر المحاضر للمناظر الحاضر، ترجمه میرزا عابدین قائمی، تهران: گنجینه هنر، ۱۳۸۰.
۲۳. شوشتری، سید نورالله، مجالس المؤمنین، ج ۲، تهران: اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۴. شیرازی (معصوم علی‌شاه)، محمد معصوم، طرایق الحقایق، ج ۲، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا.
۲۵. صدر سمنانی، سید مظفر، شرح احوال و افکار و آثار عارف ربانی ابوالمکارم رکن‌الدین شیخ علاءالدوله سمنانی، تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴.
۲۶. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، تهران: فردوس، ۱۳۷۸.
۲۷. طباطبایی، سید حسن، «کار، مردم‌گرایی و متابعت، سه ویژگی مهم تصوف شیخ علاءالدوله سمنانی»، فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱۴ و ۱۵، سال چهارم، ۱۳۸۸.
۲۸. عبدالحی، ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من عبر، ج ۶، قاهره: مکتبه القدسی، ۱۳۵۱.
۲۹. عسقلانی، ابن حجر، الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه، جزء اول، صیدآباد، بی‌نا، ۱۹۲۷ م.
۳۰. محمدی وایقانی، کاظم، علاءالدوله سمنانی، شرح زندگانی، اندیشه و سلوک حکیم و عارف قرن هفتم و هشتم هجری قمری، وزیر ارغون‌شاه مغول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.

۳۱. مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۳۲. مصاحب، غلامحسین، دائرةالمعارف فارسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۳۳. میرخواند، محمد، روضةالصفاء، ج ۵، تهران: علمی، ۱۳۵۳.
۳۴. نصراللهی، میثم، بررسی آراء و اندیشه‌های عرفانی شیخ علاءالدوله سمنانی، قم: نشر ادیان، ۱۳۹۱.
۳۵. هدایت، رضا قلی، تذکره ریاضالعارفین، تهران: کتابفروشی وصال، بی‌تا.